



کربلا؛

آخرین منزلگاه امام حسین علیه السلام

علامه شیخ فضل علی قزوینی

ترجمه: محمد مهدی رضایی

چکیده

امام حسین علیه السلام فاصله مکه تا کربلا را با پیمودن بیست و دو منزل، در بیست و چهار سرور طی کرد تا در سرزمینی که درباره آن فرمود: «هی أرض کرب و بلاء» به وصال پروردگاس برسد. منزلگاه بیست و سوم، سرزمین تفتیده و خون نشان کربلا بود که برای شیعیان یادآور غم و اندوهی ابدی و برای همراهان امام، آزمونی بزرگ و دشوار بود.

امام حسین علیه السلام در این مسیر، دیدارها و گفت و گوهای بسیاری با افراد گوناگون داشت و به روشنگری اوضاع آن روز جامعه اسلامی و تشریح حرکت قهرمانانه خود و اصحابش پرداخت.

این نوشتار، ضمن بررسی اقوال مورخان و سراویان درباره آخرین منزلگاه امام حسین علیه السلام، برخی واشرگان مرتبط با کربلا و امام حسین علیه السلام را شرح داده و در پایان، به بیان فضیلت خاک کربلا و حریم مقدس سیدالشهدا علیه السلام پرداخته است.

واژگان کلیدی: امام حسین علیه السلام، حج، کربلا، آخرین منزلگاه.

در مدت حضور امام حسین علیه السلام در مکه، شماری از مردم حجاز و بصره به ایشان پیوستند و با اهل بیت و دوستان همراه وی، به سوی عراق حرکت کردند. ابواسحاق اسفراینی گوید: حسین علیه السلام مهیا شد و شتران را بیرون آورد و بار سفر را بر آنها سوار کرد و همه زنان و فرزندان نیز بر شتران نشستند. وی در حالی از مکه بیرون رفت که هفده نفر از همراهانش، افراد ذکور بودند؛ یعنی فرزندان و برادران و پسرعموهایش؛ شصت نفر آنها از یارانش بودند که سواره و پیاده در میان آنها حضور داشت. این تعداد، با زنان و فرزندانشان با حسین بن علی علیه السلام همراه شدند.

بنابر تصریح اکثر مورخان، خروج امام در روز سه‌شنبه، روز ترویه، هشت روز گذشته از ذی‌الحجه سال شصت هجری بود. این تاریخ، همان است که در نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه، بدان تصریح شده است؛ در آنجا امام می‌نویسد: «من در روز سه‌شنبه، هشت روز گذشته از ذی‌الحجه، از مکه به سوی شما حرکت کردم».

سید الشهداء علیه السلام تا رسیدن به عراق و کربلا، منزلگاه‌های چندی را پشت سر نهاد که آخرین آنها سرزمین تفتیده و خون‌نشان کربلا بود. در این مسیر، دیدارها و گفت‌وگوهای بسیاری میان امام و برخی افراد صورت گرفت و امام برای روشن‌گری نسبت به اوضاع آن روز جامعه اسلامی و تشریح حرکت خود، سخنانی را بیان داشت که همه در گزارش‌های تاریخی ثبت و ضبط شده است. هرچند که در تعداد این منزلگاه‌ها و اتفاقات رخ داده در آنها، نظریکسانی وجود ندارد و اختلافات بسیاری به چشم می‌خورد، اما جمع‌بندی اسناد و مدارک مربوط



به حرکت امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا نشان می‌دهد، توقف گاه‌های ایشان در این مسیر، ۲۳ منزل بوده است. در این نوشتار، ما به بررسی اقوال مورخان و راویان درباره آخرین منزلگاه امام حسین علیه السلام، یعنی کربلای معلی می‌پردازیم و هدفمان آن است که در این باب، به نظری صحیح و صائب دست یابیم و از میان اقوال و نقل‌های گوناگون، به واقع مطلب برسیم.

منزلگاه بیست و سوم

حسین بن علی علیه السلام مسلماً در روز پنج‌شنبه، دوم محرم الحرام سال ۶۱ هجری در کربلا فرود آمد. همه محدثان و مورخان، اهل سنت و شیعه، این روز را تاریخ ورود امام به کربلا دانسته‌اند و به تصریح طبری و جزری و ابومخنف و شیخ مفید و ابن‌نماء حلی و علامه مجلسی، و نقل بعضی کتاب‌های معتبر و مورد اعتماد، این ورود در روز پنج‌شنبه صورت گرفت؛ اگرچه در مقتل چاپی ابومخنف، روز چهارشنبه گفته شده است. عده‌ای از ناآشنایان به تاریخ نیز به تبعیت از وی، روز ورود امام را، چهارشنبه دانسته‌اند و این، اشتباه فاحشی است؛ زیرا بنابراین سخن، عاشورا باید در روز چهارشنبه واقع شده باشد که هیچ کس چنین ادعایی نکرده است. همچنین بنابر سخن همه مورخان که سه‌شنبه، هشت روز گذشته از ذی‌الحجه را روز خروج امام علیه السلام از مکه می‌دانند، اگر قول ابومخنف را بپذیریم، لازم می‌آید که ذی‌الحجه ۲۸ روز باشد. بی‌شک کتاب منسوب به ابومخنف، به‌ویژه در مورد گزارش‌های منحصر به فرد، اصلاً قابل اعتماد نیست

سی‌دالشهداء علیهم السلام تارسی‌دن به عراق و کربلا، منزلگاه‌های چندی را پشت سر نهاد که آخرین آنها سرزمین تفتی‌دهو خون‌نشان کربلا بود. در این مسیری، دی‌دارها و گفت‌وگوهای بسیاری می‌ان امام و برخی افراد صورت گرفت و امام برای روشن‌نگری نسبت به اوضاع آن روز جامعه اسلامی و تشریح حرکت خود، سخنانی را بی‌ان داشت.

و هر کس در سخنانی که در تاریخ طبری و جزری و مانند آن، از ابومخنف نقل شده، دقت کند، نادرست بودن نسبت این کتاب به ابومخنف را به روشنی درمی یابد.^۱ درباره سال ورود سید الشهداء علیه السلام به کربلا، یعنی سال ۶۱، بعداً سخن خواهیم گفت. خلاصه این که کربلا واپسین منزلگاه ابی عبدالله علیه السلام بوده است.

سخن مورخان و راویان، از جهت کمی و زیادی، و تقدم و تأخر، در کیفیت نزول امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا، آشفته و ناهمگون است و ما به صحیح ترین آنها اشاره کرده و مواضع اختلاف را روشن می کنیم.

طبری می گوید:

به نقل ابومخنف، از عبدالله بن جندب، از عقبه بن سمعان: در واپسین ساعات شب، حسین علیه السلام فرمود که آب بردارند؛ آن گاه دستور حرکت داد. پس، از «قصر مقاتل» به راه افتادیم. با فرا رسیدن صبح، فرود آمد و نماز صبح را به جای آورد و به شتاب، بر مرکب سوار شد و یارانش را به سمت چپ روانه ساخت و قصدش، دور شدن از لشکر حرّ بود. حرّ بن یزید آمد و آنها را بازداشت و خواست به کوفه روانشان نماید، و در این کار، بر آنان سخت گرفت. امام علیه السلام و همراهانش، امتناع کردند و در همان جهت که بودند، به حرکت ادامه دادند و یکسره راه پیمودند تا به «نینوی» رسیدند. در این هنگام سواری مجهز به سلاح، در حالی که کمانش را بر دوش افکنده بود، از طرف کوفه نمایان شد. همگی به انتظار سوار، ایستادند.^۲

ابن نما حلی گوید:

جابر بن عبدالله بن سمعان گفت: به راه خود ادامه دادیم، تا به «نینوی» رسیدیم. در این هنگام، مردی از طایفه «کنده» به نام مالک بن بشیر که نامه ای از عبیدالله بن زیاد برای حرّ به همراه داشت، از راه رسید.^۳

ابومخنف گوید:

چون سوار به ایشان رسید، بر حرّ بن یزید و یارانش سلام کرد و حسین علیه السلام و اصحابش را درودی نفرستاد. پس نامه ای از عبیدالله به حرّ بن یزید سپرد.^۴

ابوالفرج گوید:

آن نامه، پاسخ نامه حرّ بود درباره کار حسین علیه السلام که از محلی به نام «اقساس مالک» برای وی نوشته بود. گفته‌اند، در «ذی حُسم» یا در یکی دیگر از منزلگاه‌ها، نامه را برای عیدالله نوشت.^۵

ابومخنف گوید:

در آن نامه نوشته بود: اما بعد؛ چون نامه من به تو رسد و فرستاده‌ام پیش تو آید، بر حسین سخت بگیر و او را در سرزمینی بی آب و علف و سوزان فرود آور. به فرستاده خود دستور داده‌ام که پیوسته با تو باشد و تا فرمان مرا به انجام نرسانیده‌ای، از تو جدا نگردد. والسلام.^۶

حر بن یزید، پس از خواندن نامه عیدالله، به امام علیه السلام و اصحابش گفت: این نامه امیر عیدالله بن زیاد است که از من خواسته هر جا نامه‌اش به دستم رسید، شما را بازیدارم و اجازه حرکت ندهم. این هم فرستاده اوست که به دستور عیدالله، تا فرمان و خواست او را به انجام نرسانم، از من جدا خواهد شد.

در روایتی دیگر آمده است: حر نامه را به امام حسین علیه السلام تقدیم کرد و حضرت آن را خواند. حر تصمیم گرفت تا کاروان امام را در مکان بی آب و آبدی که عیدالله گفته بود، فرود آورد. آنها گفتند: ما را واگذار که در این آبدی (ابومخنف و سید آن را نینوی ذکر کرده‌اند) یا آن آبدی (یعنی غاضریّه) یا این آبدی (یعنی شُقیّه) فرود آییم. حرّ گفت: به خدا سوگند نمی‌توانم. این مرد، برای مراجعت من فرستاده شده است.^۷

در روایتی دیگر نقل شده است: حسین علیه السلام به او فرمود: «آیا ما را به بازگشتن از این راه، فرمان نمی‌دهی؟» گفت: می‌خواهم چنین کنم، اما نامه امیر رسیده و من مأمورم بر شما سخت بگیرم و جاسوسی بر من گماشته است. حسین علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو! بگذار در این آبدی (یعنی نینوی) یا این آبدی (یعنی غاضریّه) فرمود آییم.» گفت: نمی‌توانم.

در بیان سرگذشت «زُهِیر بن قین» خواهیم آورد که چگونه به امام حسین علیه السلام پیشنهاد جنگ داد و ایشان فرمود: «من هرگز جنگ با آنان را آغاز نخواهم کرد.» زُهِیر عرض کرد: ما را به این آبدی که در امان و بر ساحل فرات است، ببر. امام به او فرمودند: کدام آبدی؟ گفت: «عُقر». حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! پناه می‌برم به تو از درد و جراحت».

در روایتی دیگر چنین آمده که زُهِیر به امام عرض کرد: پس ما را به کربلا ببر که در ساحل

فرات است. چشمان ابی‌عبدالله علیه السلام به اشک نشست و آن‌گاه فرمود: «خداوندا! پناه می‌برم به تو از سختی و بلا». سپاهیان حرّ، یاران حسین علیه السلام را باز می‌داشتند و راه بر ایشان می‌گرفتند، تا این‌که روز بالا آمد و امام رحل اقامت افکند.

اما در مقتل چاپ شده ابومخنف چنین آمده است: همگی حرکت کردند تا به کربلا رسیدند. اسب حسین علیه السلام باز ایستاد. امام پیاده شد و اسب دیگری را مرکب قرار داد. آن‌هم حرکت نکرد. تا هفت یا هشت اسب، هیچ کدام قدم از قدم برنداشتند. امام از نام آن سرزمین پرسید؛ گفتند: «غاضریّه». فرمود: نام دیگری هم دارد؟ گفته شد: «نینوا». فرمود: نام دیگری هم؟ گفتند: «ساحل فرات». فرمود: نام دیگر چه؟ گفتند: «کربلا». در این هنگام، امام آهی بلند کشید و فرمود: «سرزمین رنج و مصیبت».^۸

از این روایت، هیچ نشانه‌ای در کتاب‌های معتبر و در تاریخ‌های موثق نیست؛ بلکه از سخنان خاص این مقتل است و طریحی در «المنتخب» از او پیروی کرده و بعضی متأخرین نیز آن سخن را نقل کرده‌اند. شگفت آن‌که صاحب «ناسخ التواریخ» با وجود در اختیار داشتن کتاب‌ها و منابع فراوان، این قضیه را از ابومخنف نقل می‌کند و به صراحت از او، به «یحیی بن لوط» یاد می‌کند^۹ و این اشتباهی است مضاعف. آری، در مقتل ابواسحاق اسفراینی آمده که امام حسین علیه السلام و همراهانش در حرکت بودند تا به سرزمینی که مردمی در آن زندگی می‌کردند، رسیدند. امام از ایشان نام آن مکان را پرسید؛ گفتند: «شط فرات»؛ به آنان فرمود: آیا نام دیگری هم دارد؟ گفتند: ای اباعبدالله! نپرس! فرمود: شما را به خدا بگوئید آیا نام دیگری برای این جا هست؟ گفتند: کربلا. در این هنگام، امام علیه السلام گریست و فرمود: «به خدا سوگند، این سرزمین اندوه و بلاست».

در همین مقتل می‌خوانیم: آن‌گاه امام حسین علیه السلام فرمود: «ای مردم! مشتی از خاک این زمین را من دهید.» مقداری خاک به ایشان دادند و ایشان آن را بویید و سپس پاره‌ای خاک از گریبان خود بیرون آورد و گفت: «این خاک را جبرئیل از نزد خداوند، برای جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و گفت: این، جایگاه تربت حسین است.» امام سپس خاک را بر زمین ریخت و فرمود: «این دو خاک، یک رایحه دارند».

در «تذکرة الخواص» آمده است:

امام حسین علیه السلام فرمود: به این سرزمین چه می گویند؟ گفتند: کربلا. پس گریست و فرمود: «اندوه و بلا». سپس فرمودند: «ام سلمه برایم حکایت کرد که جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و تو با من بودی. پس گریستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم را به من بده. تو را بر زمین گذاشتم و پیامبر تو را بر گرفت و در دامن خود نشاند. جبرئیل گفت: دوستش داری؟ فرمود: آری. گفت: امت تو، او را خواهند کشت! سپس گفت: آیا می خواهی خاکی را که در آن کشته می شود، به تو نشان دهم؟ فرمود: آری. پس جبرئیل، بال خود را بر سرزمین کربلا گسترد و آن را به پیامبر نشان داد.^{۱۰}

آن گاه که به حسین علیه السلام گفتند این، سرزمین کربلاست، خاک آن را بویید و فرمود: «به خدا سوگند، این همان زمینی است که جبرئیل خبرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده و گفته بود که من در آن کشته می شوم».

سبط بن جوزی از شعبی نقل می کند:

وقتی علی علیه السلام در مسیر خود به صفین، به موازات نینوی (آبادی ای بر ساحل فرات) در کربلا فرود آمد، آفتابه دار خود را ندا داد و فرمود: به من بگو، نام این سرزمین چیست؟ گفت: کربلا. پس چندان گریست که زمین از اشک وی تر گردید. آن گاه فرمود: روزی، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حال گریه بود، وارد شدم و به ایشان عرض کردم: برای چه می گریید؟ فرمود: «پیش از تو، جبرئیل نزد من بود و خبر داد که فرزندم حسین در ساحل فرات، در مکانی به نام کربلا کشته می شود. آن گاه جبرئیل پاره ای خاک بر گرفت و به من داد تا ببویم. حال، نمی توانم از گریه خودداری کنم».

سید بن طاوس گوید:

چون به کربلا رسید، پرسید: نام این سرزمین چیست؟ گفته شد: کربلا. فرمود: «فرود آید. این جا بارانداز ما و جای ریختن خون های ماست، و این جا آرامگاه ابدی ماست. این را جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود».^{۱۱}

مانند این روایت، در «مثیر الاحزان» نیز آمده است.^{۱۲}

در روایت دیگری آمده است:

فرمود: «سرزمین اندوه و بلا». آن گاه فرمود: «از این جا کوچ نکنید؛ این جا، به خدا سوگند اقامتگاه کاروان ماست. به خدا سوگند این جا مکان ریخته



شدن خون‌های ماست. به خدا سوگند این جا حرمت ما شکسته می‌شود. به خدا سوگند این جا فرزندان ما ذبح می‌شوند. به خدا سوگند این جا زیارتگاه ماست. جدم رسول خدا ﷺ مرا به همین خاک وعده فرموده بود و وعده‌اش تخلف‌ناپذیر است».

سید بن طاوس گوید: «همگی فرود آمدند و حرّ و اصحابش در گوشه‌ای منزل کردند».^{۱۳} در «کشف الغمه» آورده است: «همگی فرود آمدند و بارها را انداختند و حرّ و لشکرش در سویی، ساکن شدند».^{۱۴}

ابواسحاق اسفراینی در مقتلش گفته است:

آن‌گاه فرمود: «ای مردم! فرود آیید و از حرکت بازایستید. به خدا سوگند این جا منزلگاه کاروان ماست. به خدا سوگند این جا خون‌های ما ریخته می‌شود. به خدا سوگند زنان و فرزندانمان در این جا به اسارت می‌روند. به خدا سوگند مردان ما در این جا کشته می‌شوند و بچه‌های ما این جا ذبح می‌گردند. به خدا سوگند گورهای ما این جا خواهد بود. به خدا سوگند زنده و برانگیخته شدن ما از این جاست. این جاست که عزیزان به ذلت می‌افتند. به خدا سوگند رگ‌های گردن من در این جا بریده می‌شود و محاسنم به خون من آغشته می‌گردد و جد و پدرم و مادرم، از فرشتگان آسمان تعزیت می‌یابند. به خدا سوگند این همان جایی است که پروردگرم در خطاب به جدم، آن را به من وعده فرمود و وعده او را تخلف نخواهد بود.» پس، از مرکب فرود آمد و همه اصحابش نیز رحل اقامت افکندند.

حرّ به شتاب خود را به فرات رساند و میان آن رود و امام حسین علیه السلام و اصحابش فاصله شد. بین فرات و کاروان امام سه میل فاصله بود (پنج میل و یک فرسنگ هم گفته شده است). آن‌گاه امام حسین علیه السلام دستور داد تا خیمه زنان و کودکان را برپا کنند.^{۱۵}

طبری در روایت عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

چون نگاه حسین علیه السلام به پیشقراولان لشکر عبیدالله افتاد، راه به سوی کربلا کج کرد. پس پشت به نزار قرار گرفت تا جز از یک سو مورد هجوم واقع نشود. آن‌گاه فرود آمد و خیمه‌های خود را برپا نمود. چهل و پنج سوار و صد پیاده، جمع یاران او را تشکیل می‌دادند.^{۱۶}

و در «مروج الذهب» آمده است: «پس رو به کربلا به راه افتاد؛ در حالی که همراهانش

از اصحاب و بستگان، پانصد نفر سواره بودند و صد نفر پیاده».^{۱۷}

پس حرّ بن یزید با هزار سوار، خود را به حسین علیه السلام رساند و به موازات وی منزل کرد. بنا بر تصریح تواریخ، امام حسین علیه السلام پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، فرزندان و برادران و خانواده‌اش را گرد آورد. نگاهش را متوجه ایشان کرد و ساعتی گریست و آن‌گاه فرمود: «خداوندا! ما خاندان پیامبر تو، محمد صلی الله علیه و آله هستیم. ما را آشفته و مطرود ساخته‌اند و از حرم جدمان بیرون رانده‌اند و بنی‌امیه بر ما ستم روا داشته‌اند. خداوندا! حق ما را بستان و بر ستمگران پیروزی مان بخش».

از سخنان سید بن طاووس و علامه مجلسی چنین برمی‌آید که این اجتماع، پیش از فرود آمدن در کربلا بوده است. البته مشهور، همان است که نقل کردیم. سید بن طاووس گوید:

حسین علیه السلام در میان اصحابش به سخنرانی ایستاد و فرمود:

«بی‌شک حادثه‌ای برایمان پیش آمده...».

در باب خطبه‌ها گذشت که این خطبه در شب عاشورا ایراد شده است.^{۱۸}

در «بحارالانوار» آمده است:

آن‌گاه امام حسین علیه السلام دوات و کاغذ طلبید و برای بزرگان کوفه که هم‌رأی او بودند، نامه‌ای نگاشت ... پس نامه را به هم پیچید و مهر نهاد و به قیس بن مسهر صیداوی سپرد.

این سخن، از چند جهت، دور از واقع است و ما در

نوشته

بخش نامه‌ها و فرستادگان گفتیم که امام نامه به اشراف کوفه را در میانه راه نوشت و ارسال کرد.^{۱۹}

در «لهوف» و «بحار الانوار» و دیگر منابع چنین نقل شده است: امام علیه السلام رو به اصحابش کرد و فرمود: «مردمان، برده دنیايند...» تمام این سخن در حوادث روز عاشورا خواهد آمد. نظر اکثر مورخان نیز چنین است. مورخان گویند: در روز ورودش به کربلا، نامه‌ای به محمد حنفیه نوشت.

توضیح برخی واژگان

«مالک بن بشیر» در نسخه‌ای که نزد ماست، به همین نام ضبط شده؛ اما در کتاب «مَقَامُ زَخَّار» به صورت «نسیر» آمده است.^{۲۰} سید محسن امین، در «لواعج الاشجان» گوید: «شاید درست، مالک بن النسر باشد؛ همو که با شمشیر بر فرق ابی عبدالله علیه السلام زد و کلاه خز ایشان را به غارت برد.»^{۲۱} ظاهراً، سید امین او را با دیگری اشتباه گرفته است و این، بعید نیست.

اما آن جا که گفت: «جَعَجَع»، جمععه به معنای حبس و بازداشتن است. در «مجمع» آمده: عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد نوشت «جَعَجَع بالحسین». اصمعی گوید: یعنی او را بازداشت کن. از ابن اعرابی نقل شده است که یعنی بر او سخت بگیر و در تنگنایش قرار بده؛ که از جمععه به معنای تنگنا و حصر گرفته شده است.

«العراری»: یعنی برهنه و تهی و عاری از هر چیز. این سخن، در «قاموس اللغة» آمده است.

«فی غیر حصن»: به جای این جمله، در بعضی نسخه‌ها «فی غیر خَفْر» ضبط شده است؛ یعنی بی هیچ پناه و نگهبانی.

«نِینَوی»: حموی گوید: منطقه‌ای در اطراف کوفه وجود دارد که به آن نینوی می‌گویند.^{۲۲} از روایات تاریخی استفاده می‌شود که در اطراف کوفه نیز آبادی‌ای به نام نینوی وجود داشته است. گواه این امر، سخن امام علیه السلام است که فرمود: «بگذار در این قریه فرود آییم.» طبری و سید بن طاووس و مجلسی در توضیح سخن امام گفته‌اند که منظور از «قریه»، نینوی بوده است. از این موارد فراوان یافت می‌شود که یک لفظ، نام چند منطقه و مکان باشد، همچون کربلا، طف و

حموی و دیگران گفته‌اند: «طَفَّ» به هر سرزمین عرب که مرتفع و مشرف بر ریف عراق باشد، گفته می‌شود. «ریف» زمین سرسبز و کشتزار را گویند. به ساحل فرات نیز «طَفَّ فرات» می‌گویند. همچنین نام منطقه‌ای در اطراف کوفه است؛ بر سر راه خشکی که شهادت حسین علیه السلام در آن جا رخ داده است. این موضع، زمینی بی‌آب و علف و نزدیک به زمین‌های زراعتی بوده که چند چشمه آب همچون چشمه «صید»، «قُطُقُطَانِيَه»، «رُهِيمَه» و «عين الجمل» را در خود جای داده و متعلق به مرزبانان و محافظان اسلحه‌خانه‌های نزدیک خندق سابور بوده است.^{۲۳}

«الغاضریه»: در «مراصد الاطلاع» گفته شده آبادی‌ای بوده در اطراف کوفه، نزدیک به کربلا.^{۲۴}

«العقر»: در «مراصد الاطلاع» آمده است: ملک و زمینی که پشتوانه اهل یک آبادی و قریه است. زمین‌هایی بدین عنوان، در چند منطقه وجود دارد. از جمله «عقر بابل» در نزدیکی کربلا، که از نواحی کوفه به شمار می‌آید.^{۲۵}

اما سخن امام علیه السلام که فرمود: «خداوندا! پناه می‌برم به تو از عَقْر». در «مجمع» گوید: عَقْرَه؛ یعنی او را زخمی و مجروح ساخت، و در نفرین بر انسان می‌گویند: «وَعَقْرًا وَ حَلْقًا»؛ یعنی خداوند بدنش را مجروح سازد و گلویش را به درد آورد، و چون پاهای شتر را با شمشیر بزنند و قلم کنند، گویند: شتر را با شمشیر، «عقر» کرد.

سخن امام علیه السلام البته از باب شگون بد زدن نیست؛ بلکه به جهت تناسب و هماهنگی میان اسم و صاحب اسم است، و این مکانی است وسیع و پردامنه. نمونه‌اش سخن

«العقر»: در «مراصد الاطلاع» آمده است: ملک و زمینی که پشتوانه اهل یک آبادی و قریه است. زمینی‌های بی‌آب و علف، در چند منطقه وجود دارد. از جمله «عقر بابل» در نزدیکی کربلا، که از نواحی کوفه به شمار می‌آید.

پیامبر ﷺ هنگام بیرون رفتن از مکه است که مردی را دید و به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: سالم. فرمود: «باشد که به سلامت مانیم.» نمونه‌های چنین سخنانی فراوان است.

«کربلا»: حموی گوید:

کربلا با مدّ، نام جایی است که حسین بن علی مرتضیٰ علیه السلام در آن جا به شهادت رسید؛ بر سر راه خشکی در اطراف کوفه. ریشه این واژه از این جاست که به نرمی و سستی پاها، «کَرْبَلَا» گفته می‌شود. می‌گویند: «در حالی آمد که مُکْرَبَلَا، یعنی نرم و آهسته قدم برمی‌داشت.» بنابراین می‌توان گفت که این سرزمین را به جهت نرمی خاکش، کربلا نامیده‌اند. گفته می‌شود: «كَرْبَلَةُ الْحِنْطَةِ»، یعنی گندم را پاک و پاکیزه کردم. بنابراین معنا، کربلا را به خاطر پاک بودنش از ریگ و انبوه درختان، چنین نام نهاده‌اند. «کَرْبَل» نام گیاه تُرَشْک نیز هست. شاید این گونه گیاه در آن سرزمین فراوان می‌رویده و به همین مناسبت کربلاش گفته‌اند. در روایت است که چون حسین علیه السلام به این موضع رسید، به عقر اشاره کرد و به یکی از اصحابش فرمود: نام این قریه چیست؟ گفت: «عَقْر»؛ حسین علیه السلام فرمود: «پناه می‌برم به خدا از عَقْر.» سپس فرمود: نام این سرزمینی که در آن هستیم چیست؟ گفتند: کربلا فرمود: «سرزمین اندوه و بلا» و خواست از آن جا بیرون رود که... و آن حوادث برای وی پیش آمد.^{۲۶}

حموی در تاریخ شهر کوفه گوید:

سعد بن ابی وقاص، پس از جنگ با رستم در قادسیه ... به سوی مدائن و یزدگرد روانه شد. خالد بن عَرَفَطَه، هم‌پیمان بنی‌زهره بن کلاب، نیز به مدائن رو کرد. سعد کاری از پیش نبرد، تا این که خالد سابط و مدائن را به تصرف درآورد ... و یزدگرد به اصطخر گریخت. خالد کربلا را به زور در اختیار گرفت و مردمانش را اسیر نمود. سعد، سرزمین کربلا را میان اصحابش تقسیم کرد و هر گروهی سهم و بخش خود را احیا کردند.^{۲۷}

از این سخن و دیگر تواریخ دانسته می‌شود که کربلا، پیش از آباد شدن کوفه و بصره، منطقه‌ای مسکونی و دارای جمعیت بوده و همه آن سرزمین با مناطق اطرافش را کربلا می‌گفته‌اند. چون خالد آن جا را فتح کرد، زمین‌هایش را میان یاران خود قسمت نمود و آنها نیز هر کدام، بخش‌های مربوط به خود را آباد کردند و هر بخش نام خاصی یافت؛ از جمله «غاضریه» که بنابر بعضی روایات، راه عبور به سوی قبر عباس علیه السلام بوده است، و

«عقر» و «نینوی» و «ساحل فرات». نتیجه این که کربلا در گذشته، نام همه این مناطق و آبادی‌ها بوده و پس از آن، به سرزمین خاصی که امام حسین علیه السلام در آن به شهادت رسید و به خاک سپرده شد، کربلا گفتند. شاید همین کربلای فعلی، جایی باشد که کربلای آبادان آن روز، در آن قرار داشته است. خانه‌های کربلای آن روز، از گچ و آجر نبوده است. ابن عباس بنابر آنچه در «معجم البلدان» آمده گوید:

خانه‌های اهل کوفه، پیش از آن که با گچ ساخته شود، عبارت بود از نی‌ها. ایشان هنگام رفتن به جنگ، نی‌ها را درمی‌آوردند و صدقه می‌دادند و چون باز می‌گشتند، خانه‌هایی جدید از نی می‌ساختند. کوفیان، زنان را نیز با خود به جنگ می‌بردند. در روزگار مغیره بن شعبه، قبایل خانه‌های خود را که بدون ارتفاع بود و اتاق نداشت، با خشت بنا کردند و با روی کار آمدن زیاد بن ابیه، درگاه خانه‌ها را از آجر ساختند و پرداختند.^{۲۸}

آنچه در «معجم» آمده، مؤید سخن ماست: کربلا، مکان معروف و شناخته شده‌ای است و قبر حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام در آن واقع است. روایت شده که آن حضرت زمین‌های پیرامون قبر خود را از اهالی نینوی و غاضریه، به شصت هزار درهم خرید و آن را به ایشان واگذار کرد؛ با این شرط که مردمان را به قبر او راه بنمایند و زائرانش را تا سه روز پذیرایی کنند.

محدث نوری رحمته الله در کتاب «نفس الرحمن» گوید: نزد

کربلا، پیش از آباد شدن کوفه و بصره، منطقه‌ای مسکونی و دارای جمعیت بوده و همه آن سرزمین با مناطق اطرافش را کربلا می‌گفته‌اند.

مردم ساکن در اطراف کربلا مشهور است که کربلا یک تکه از زمین‌های مجاور رودخانه‌ای است که از جنوب دیوار شهر جاری می‌شود و از کنار مزار معروف به «ابن حمزه» می‌گذرد. بخشی از سرزمین را باغ‌ها و بخشی را کشتزارها تشکیل داده‌اند و کربلا، میان آنها واقع گردیده.

ظاهراً این رودخانه، همان رودخانه معروف به «نهر حسینی» است که پیش از این، با عبور از کنار خیمه‌گاه، به میدانی که امروزه به آن «بلدیه» می‌گویند، می‌رسیده و از کنار مزار ابن حمزه که در ابتدای گورستان قدیم، به نام «وادی طور سینا»، قرار داشته، می‌گذشته است. ما هنگام صاف و هموار کردن خیابان «مخیم» و احداث باغ و بستن در اطراف آن، آثاری از آن نهر را مشاهده کردیم.

بنابراین هر گاه در روایات تاریخی واژه «کربلا» گفته می‌شود، منظور کربلای فعلی است، نه کربلایی که پیش از فتح، آباد و معمور بوده است.
حموی گوید:

درباره مسافت‌ها باید گفت: از کوفه تا مدینه بیست منزل، از مدینه یا مکه نزدیک به ده منزل از طریق جاده، و از کوفه تا مکه بیست و هفت منزل (یعنی سه منزل کوتاه‌تر از کل مسافت کوتاه تا مدینه و از مدینه تا مکه که سی منزل است) فاصله می‌باشد. درباره علت کوتاه‌تر شدن مسافت کوفه تا مکه از کل مسافت سی منزل، باید گفت که حج گزار کوفی، چون به معدن نقره می‌رسد، راه خود را از مدینه کج می‌کند تا به معدن بنی سلیم می‌رسد و آن گاه به «ذات عرق» وارد می‌شود و در نهایت خود را به مکه می‌رساند.^{۲۹}

از آنچه گفته شد، استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام فاصله میان مکه تا کربلا را با پیمودن بیست و دو منزل، در بیست و چهار روز پیموده است. امام از «ذی حُشْب» - که بنابر بعضی روایات، نزدیک سه میل از قادسیه فاصله داشت - تا کربلا را در سه روز طی کرد و حر بن یزید، در منازل و روزها، همواره با ایشان بود. حر هر روز، حرکت امام علیه السلام را به ابن زیاد خبر می‌داد، تا این که به کربلا رسیدند. پس به ابن زیاد نامه نوشت و او را از فرود آمدن حسین علیه السلام در کربلا آگاه ساخت.

در این جا به جاست مواردی را یادآوری کنیم:

۱. آنچه ما در تفسیر و توضیح الفاظ آوردیم، براساس گفته‌های لغت و عرف بوده؛ و گرنه در زبان روایات و احادیث، بلکه در زبان شرع و اصطلاح ائمه علیهم‌السلام هر جا کربلا، غاضریه، طف، شاطیء الفرات، حائر، تلّ اعفر^{۲۰} و بین النهرین گفته می‌شود، همه یک معنا و مفهوم دارد.

روایات و احادیثی که با واژه «کربلا» وارد شده، بسیار فراوان است که شماری از آنها را ذکر خواهیم کرد. اما نام‌های غیر از کربلا، بدین قرار است:
در «کامل الزیارات» آمده است:

امام باقر علیه‌السلام فرمود: غاضریه، بارگاهی است که خداوند در آن جا با موسی بن عمران سخن گفت و با نوح به نجوا پرداخت. گرمی‌ترین زمین نزد خداوند است، که اگر چنین نبود، خداوند دوستان و پیامانش را در آن به ودیعت نمی‌نهاد. پس قبور ما در غاضریه را زیارت کنید.^{۳۱}

شبه همین روایت، با واژه غاضریه وارد شده است.

در حدیث ابوسعید گذشت که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «دوست‌تر دارم که در طف کشته شوم، تا در حرم».

نیز در روایت ابوالجارود، به نقل از امام باقر علیه‌السلام آمده است که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «دوست‌تر دارم که در ساحل فرات دفن شوم، تا در میان کعبه».

در روایت داود بن فرقد است که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «دوست‌تر دارم که در تلّ اعفر» کشته شوم، تا در آن جا (یعنی مکه).^{۳۲}

و در روایت هانی بن هانی، از امام علی علیه‌السلام آمده است: «حسین کشته خواهد شد و من تربت او را می‌شناسم. سرزمینی که وی در آن به شهادت می‌رسد، نزدیک دو نهر است».^{۳۳}

در حدیث مفصلی که زائده نقل کرده، چنین وارد شده: «جبرئیل با دست به حسین علیه‌السلام اشارت کرد که در میان جمعی از فرزندان و خاندان و برگزیدگان امت تو، و در ساحل فرات،^{۳۴} در زمینی که به آن کربلا می‌گویند، کشته می‌شود».

از دیگر روایاتی که در این باب وارد شده، استفاده می‌شود که منظور از این نام‌ها یک مکان است و از آن، به شکل‌های مختلف و الفاظ هم‌معنای در عرف خویش علیهم‌السلام تعبیر کرده‌اند و مرادشان خصوص قبر شریف و بارگاه مقدس و صحن مطهر و آن سرزمین پاک نبوده؛ زیرا

در زمان صدور روایات، نه بقعه و صحنی وجود داشته و نه کربلا و سرزمینی؛ بلکه بعضی روایات، پیش از شهادت امام حسین علیه السلام بر زبان معصوم علیه السلام جاری گشته و آن تعبیرها لحاظ شده است و بلکه در روایات، زمین کربلا با حد و مرزهایی نزد معصومین علیهم السلام مشخص بوده است.

اختلاف موجود در روایات، مربوط به حد و مرز کربلا، براساس مراتب فضیلت می باشد. در «کامل الزیارات» آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «حریم قبر حسین علیه السلام پنج فرسنگ، از چهار سوی قبر است».^{۳۵}

و در همان کتاب، از اسحاق بن عمار نقل شده است:

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: «جایگاه قبر حسین بن علی علیه السلام حرمتی آشکار دارد. هر کس آن را بشناسد و بدان پناه برد، پناه داده شود. عرض کردم: فدایتان شوم! آن جایگاه را برای من توصیف نمایید. فرمود: «از جایی که هم اکنون قبر شریف قرار دارد، از طرف پاها، بیست و پنج ذراع پیمای؛ نیز بیست و پنج ذراع از روبه رو و بیست و پنج ذراع از پشت سر و بیست و پنج ذراع از طرف سر».^{۳۶}

و از عبدالله بن سنان نقل شده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: «بیست ذراع در بیست ذراع، پیرامون قبر حسین علیه السلام باغی از باغ های بهشت است».^{۳۷}
و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «حریم قبر حسین علیه السلام، یک فرسنگ در یک فرسنگ از چهارسو است».^{۳۸}

این روایات را می توان با هم سازگار کرد. پس تعارض و تنافی میان آنها نیست و ظهور آنها در مراتب فضل است. روایات مربوط به تربت امام حسین علیه السلام نه تنها مؤید این مطلب، بلکه بر آن دلالت نیز می کند. همچون سخن امام که فرمود: «با وجود تربت حسین علیه السلام، نماز اگر ناقص هم باشد، تمام و کامل خواهد بود.»؛ زیرا مراد از تربت، خصوص خاکی که بر آن سجده می کنند - اگرچه در غیر کربلا - نیست؛ بلکه منظور، زمینی است که امام حسین علیه السلام در آن مدفون شده است؛ چنان که می گویند: زمین بنی اسد، تربت بنی اسد و تربت بنی فلان؛ یا به فارسی می گویند: خاک گلهر، خاک بختیار، و مانند آن.

در «کامل الزیارات» از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام نقل شده که راوی گوید: به امام عرض کردم: فدایتان شوم! من هم کیشان خود را می بینم که از خاک حرم برای شفا

یافتن بهره می‌جویند؛ آیا شفایی که اینها باور دارند، در این خاک هست؟ فرمود: «به خاکی که در فاصله میان قبر و چهار میلی پیرامون آن وجود دارد، می‌توان شفا جست».^{۳۹}

در همان کتاب، از ابوالصباح کنانی، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خاک قبر حسین علیه السلام مایه شفا و بهبودی است؛ اگر از فاصله یک میلی برداشته شود».^{۴۰} در همان کتاب آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: «خاک قبر حسین علیه السلام در فاصله هفتاد باع^{۴۱} در پیرامون قبر [برای شفا] برداشته می‌شود».

و تو خواننده محترم، نیک می‌دانی که میان این روایات که ظهور در بیان مراتب فضیلت دارد، هیچ تنافی و تعارضی نیست.

خلاصه این که: آنچه در روایات درباره فضیلت کربلا و به سر بردن شبانه در آن جا و فضیلت تربت وارد شده، به محدوده زیر گنبد مطهر، یا رواق و صحن مقدس و نواحی مختلف شهر کربلا، منحصر نیست و پنج فرسنگ در پنج فرسنگ پیرامون قبر شریف را شامل می‌شود. بنابراین، هر چه به قبر نزدیک‌تر باشد، فضیلت بیشتری دارد.

۲. واژه «حائر» در عرف ائمه علیهم السلام هم معنای و مرادف با «کربلا» است. آنچه در قاموس آمده، مؤید، بلکه دالّ بر سخن ماست: «حائر، یعنی کربلا، همچون حیر؛ یا بخشی از آن است». از این معنا برمی‌آید که کلمه «حائر» در لغت برای کربلا وضع شده، همچنین اگر نام مکانی در کربلا باشد. این مطلب هم استفاده می‌شود که حائر یا

◆ آنچه در روایات درباره فضیلت کربلا و به سر بردن شبانه در آن جا و فضیلت تربت وارد شده، به محدوده زیر گنبد مطهر، یا رواق و صحن مقدس و نواحی مختلف شهر کربلا، منحصر نیست و پنج فرسنگ در پنج فرسنگ پیرامون قبر شریف را شامل می‌شود. بنابراین، هر چه به قبر نزدیک‌تر باشد، فضیلت بیشتری دارد.



لفظ مرتجل است یا منقولی که معنای اولش کاربرد ندارد؛ نه این که معنای نخستین مراد باشد. یعنی بگوئیم حائر، از حَارَ الْمَاءِ گرفته شده؛ به معنای تحیر و سرگردانی و به گردش در افتادن آب.

پس «حائر» لفظ جدیدی به شمار نمی آید که به اعتبار معنای اولش، یعنی حیرت و سرگردانی، به کار رفته باشد. آنچه شهید اول علیه السلام در تذکره، درباره علت نام گذاری کربلا به «حائر» بیان فرموده که:

چون متوکل فرمان داد، بر قبر حسین علیه السلام آب ببندند تا محو و نابود شود، هر چه کردند، آب به قبر شریف نرسید و پیرامون آن حیران و سرگردان ماند؛ از این رو، آن جا را حائر گفتند،^{۴۲}

درست نمی نماید؛ زیرا در زمان امام صادق علیه السلام بلکه پیش از این، حائر به این مکان اطلاق می شده است. حال چگونه ممکن است در زمان متوکل این نام شکل گرفته باشد. مگر این که سخن شهید را حمل بر بیان آن حادثه کنیم، نه وجه تسمیه؛ که البته دور از واقع است. شگفت آورتر از این، سخنی است که از ابن ادریس در «سرائر» حکایت شده که می گوید: مراد از حائر، محدوده ای است که دیوار مشهد شریف و مسجد آن را در بر گرفته است؛ زیرا حائر در واقع و حقیقت همین محدوده است؛ چون در زبان عرب، حائر به جای آرام و مطمئنی که آب در آن به گردش درمی آید، گفته می شود.^{۴۳}

ظاهراً منظور ابن ادریس از «واقع و حقیقت» مقدار یقینی است؛ زیرا به کار بردن این واژه، در بیش آن مقدار، مجاز است؛ همچنان که در «شفاء الصدور» آمده است. چون در لسان روایات، بلکه اهل شرع، کلمه حائر در غیر آن محدوده، به کار نمی رود تا بگوئیم که مجازاً به کار می رود؛ بلکه اختلاف در مقدار و حد و مرز آن موضع است. از قاموس نقل کردیم که حائر بخشی از زمین کربلاست که امام حسین علیه السلام آن جا شهید شده است. روشن است که واژه «موضع» در سخن ایشان، به معنای قبر شریف نیست که بعضی توهم کرده و گفته اند: «حائر، همان قبر شریف است.» این سخن برخلاف روایات و عرف و لغت است.

از این همه، سرّ سخن علامه مجلس علیه السلام آشکار می شود که نخست اختلاف کلمات اصحاب در تعیین حدود حائر را نقل می کند و می گوید:

گفته شده که محدوده داخل صحن حرم، حائر است. پس صحن و همه جوانب



آن و بناهای متصل به قبر منور و مسجدی که پشت آن است، همه در محدوده حائر است. نیز گفته‌اند حائر همان مقدار زیر گنبد شریف است و بس. بعضی گفته‌اند که مقدار زیر گنبد با ساختمان‌های متصل به آن و مسجد و مقتل و خزانه و... جزء حائر است.

و سپس در مقام قضاوت می‌فرماید:

معنای اول، به جهت شهرتی که در میان اهل کربلا دارد و آن را از گذشتگان خود اخذ کرده‌اند، و به خاطر ظاهر کلمات اکثر اصحاب، روشن‌تر و درست‌تر می‌نماید.^{۴۴}

ایشان در کتاب صلاة در بحارالانوار، سخنی دارد که خلاصه آن چنین است: ظاهرتر آن است که بگوییم به مجموعه صحن قدیم، جز مقداری که در دوران صفویه تجدید شده است، یعنی تمام سمت قبله، از صحن و حجره‌ها و جهات سه‌گانه صحن، حائر گفته می‌شود.

در این دو بیان، اشکالاتی وجود دارد و تناقضاتی دیده می‌شود. از دیگر سو، علامه مجلسی نظر خود را به شهرت اهل کربلا در زمان خویش مستند کرده، نه به لغت و عرف و روایات. آن‌گاه در کتاب صلاة، اظهاریت را دلیل آورده و معلوم نکرده که این ظاهرتر بودن، از جهت روایات است یا کلمات بزرگان، یا عرف و اعتبار. با این‌همه هم‌اکنون نمی‌توان کیفیت وضع صحن شریف در زمان صفویه، و نه پیش و پس از آن زمان را تشخیص داد؛ زیرا همه چیز دگرگون شده و شناخت را ناممکن ساخت؛ مگر این که سخن مورد اعتماد و استواری وجود داشته باشد.

به طور کلی، مشخص نمودن محدوده حائر و چهارچوب آن با این روش‌ها در زمان علامه، کار مشکل و پرهزینه‌ای بوده است؛ از این رو بعضی بزرگان، همان مقدار یقین را گرفته‌اند و البته در این هم اختلاف افتاده و کار به آن جا رسیده که بعضی علما با حالتی شبیه و سواس در این باره فتوا و نظر داده‌اند. به نظر ما، نه در لفظ «حائر» اجمال و ابهامی هست تا نوبت به قدر متیقن برسد و نه در مفهوم آن، شبهه‌ای است تا به احتیاط یا برائت تمسک نماییم. در مصداق نیز شک و تردیدی وجود ندارد تا به دامن اصل بیاویزیم.

با این همه، می‌بینیم که علما در این باره (تعیین حد و مرز حائر)، یا دچار افراط شده و

آن را پنج فرسنگ در پنج فرسنگ از چهار جهت دانسته‌اند، یا به تفریط افتاده و حائر را به قبر شریف امام علیه السلام یا محدوده زیر گنبد، محصور نموده‌اند. این در حالی است که همه قبول دارند که در زمان صدور روایات و تعبیر آوردن به حائر (یعنی دوران امام باقر و امام صادق علیه السلام و زمان تقیه)، روی قبر شریف جز قبه‌ای کوچک وجود نداشته و صحن و حجره‌ها و اتاق‌هایی نیز نبوده است؛ بلکه طبق آنچه از روایات تاریخی به دست می‌آید، در زمانی تعبیر «حائر» پدید آمده که جز قبر امام حسین علیه السلام چیز دیگری وجود نداشته است. اگرچه در بعضی اخبار زیارت آمده است: «سپس بر درگاه حائر بایست و ...» که در این باره سخن خواهیم گفت.

آنچه بزرگان و عالمان را به این بحث دقیق و وسواس آمیز واداشته، ادله تخییر قصر و اتمام در چهار مکان است که دلایل قصر نماز در سفر را تخصیص می‌زند. پس از قطع و اطمینان به تخصیص و این که روایات تخییر، صحیح و بی‌اشکال است، شکی در مقدار تخصیص نیست، تا مجبور به لحاظ قدر متیقن شویم و نسبت به بیش از مقدار یقینی، به روایاتی که تخصیص خورده‌اند، یعنی ادله تفصیر عمل کنیم؛ بلکه در مقدار زائد و مشکوک نیز باید به همان روایات تخییر مراجعه نماییم، به بیانی که می‌آوریم:

روایات تخییر، چند دسته است:

الف) روایاتی که با لفظ «حائر» وارد شده است؛ مانند روایت حمیری از امام صادق علیه السلام که فرمود: «از جمله اسرار این که نماز در چهار مکان تمام است: مکه، مدینه، مسجد کوفه و حائر».^{۴۵}

از این روایت آشکار می‌شود که حائر، از جهت مکانی و مقدار و محدوده، نزد ایشان معروف و روشن بوده است؛ همچون مکه و مدینه و مسجد کوفه؛ از این رو تفصیل و توضیحی خواسته نشده است. همچنین روشن می‌گردد که محدوده حائر، نه به اندازه مکان نماز گزار بوده و نه به مقدار بیست یا پنجاه باع و بیش از آن؛ بلکه مکان وسیعی را که قبر شریف امام علیه السلام در آن بوده، شامل می‌شده است. در «مرصد الاطلاع» بر این مطلب تصریح شده است. مؤلف گوید: «حائر، جایگاه قبر حسین علیه السلام است که میانه‌اش پس و اطرافش بلند و برآمده است».^{۴۶}

در «مجمع» گفته شده: حائر، در اصل، به جای جمع شدن آب گفته می‌شود و مراد از آن، حائر حسین علیه السلام است. پس حائر اگرچه در اصل، به معنای محل جمع شدن آب است، اما در کاربرد، معنایی همچون غدیر و آبگیر با طول و عرض پنج یا پنجاه ذراع ندارد؛ بلکه منظور، زمین صاف و بی‌سنگلاخ است که پستی و بلندی‌هایی دارد. حال آن که غدیر هنگام بارش باران، یا بالا آمدن آب رودخانه و مانند آن، پر آب می‌شود. در زمان ما این گونه است که در فصل بهار، با ریزش باران‌های سیل آسا و طغیان رودخانه‌ها، آب به جریان می‌افتد و همه زمین‌های مسطح را که نشیب و فراز دارند، فرامی‌گیرد. این سرزمین‌های آب‌گرفته را عرب، «حور، حائر و حیر» می‌گوید. بارها به چشم خود دیده‌ایم که چگونه آب، فاصله میان سلیمانیه و کوفه را به مقدار ده فرسنگ یا بیشتر، فرا می‌گیرد و چه‌بسا از کربلا تا کوفه را نیز شامل می‌شود.

این خشکی‌ها را، در وقت استیلاي آب، «حور و حائر» می‌نامند و پس از خشک شدن نیز به همین نام می‌شناسند؛ از باب به کار بردن لفظ مشتق (حائر) در چیزی (یعنی زمینی) که مبدأ (آن حالت آب‌گرفتگی) از آن برطرف شده است.

در حقیقت لفظ حور و حائر، در زبان عرب تا به امروز، درباره زمینی به کار برده می‌شود که آب آن را فراگرفته باشد؛ اگرچه یک مرتبه در فصل بهار، و پس از آن خشک گردد. اما زمینی که ده یا بیست باع و سعت دارد، هرچند که آب آن را در بر بگیرد، حور یا حائر گفته نمی‌شود. آری، زمین هموار و چند فرسنگی را که آب احاطه‌اش کرده، عرب، هر تکه آن را حور، حائر یا حیر می‌گوید.

بنابراین، آنچه در روایات زیارت آمده که: «سپس بر درگاه حائر بایست» یا «آن‌گاه به حائر وارد شو»^{۴۷} و مانند این، همه نشان می‌دهد که حائر، گسترده‌تر از بارگاه و گنبد و دیوار مسجد، بلکه وسیع‌تر از دیوار شهر بوده و حتی به چند فرسنگ از هر طرف منتهی می‌شده است. پس سخن «مجمع» و دیگر کتاب‌های لغت که می‌گویند حائر محدوده‌ای است که دیوار زیارتگاه حسینی علیه السلام آن را در بر گرفته، خالی از اشکال نیست و به روشنی نادرست می‌نماید.

(ب) روایاتی که با لفظ «عند قبر الحسین» وارد شده است؛ همچون خبر زیاد قندی که

گفت: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «آنچه را برای خود می‌پسندم، برای تو نیز می‌خواهم و آنچه را کراهت دارم، برای تو نیز نمی‌پسندم. نماز را در حرم خدا و رسول و در کوفه و کنار قبر حسین علیه السلام تمام بخوان»^{۴۸}

روایاتی دیگر نیز به همین معنا، و با عبارت «کنار قبر حسین» وارد شده است.

آنچه در نظر اقوی و متین می‌نماید این است که تعبیر «کنار قبر حسین» از جهت معنا، وسیع‌تر از واژه «حائر» است؛ زیرا «عند» بنا بر آنچه در قاموس تصریح شده، به معنای سمت و سو و کنار است. آری، این تعبیر نسبت به آخرین محدوده قبر، مجمل و غیر گویاست؛ پس آن مقداری که بر آن «قبر حسین» صدق نمی‌کند، از معنا بیرون است و آنچه به حسب عرف و عادت، به آن «قبر حسین» می‌گویند، در آن داخل است. در این میان، افراد و موارد مشکوکی نیز وجود دارد که نسبت به آنها باید به دلایل تقصیر نماز مراجعه کرد. بی‌شک تعبیر «عند قبر الحسین» همچون سخن عامه مردم است که می‌گویند: «هر کس کنار قبر حسین علیه السلام، شب را به سر برد...». این معنا بر کسی که در شهر اقامت کند، بلکه در باغ‌های اطراف، یا حتی یک فرسنگی یا چند فرسخی، به قصد زیارت، بخواهد کنار قبر حسین علیه السلام باشد، صدق می‌کند و می‌گویند او کنار و در جوار قبر حسین علیه السلام اقامت دارد.

در بیان سرگذشت علی بن الحسین علیه السلام خواهیم گفت که امام سجاد علیه السلام به مردی فرمود: «برادری داشتم شهید، نزد شما.» حال آن که آن شخص اهل کوفه بود و در کربلا شهید شده بود.

پس معنای «عند» یا نزد با اختلاف جایگاه سخن و تعبیر، مختلف می‌شود. اما آنچه با مورد بحث ما تناسب دارد، این است که هر چیزی که «حائر» بر آن درست آید، «عند» نیز شامل آن می‌شود.

ج) روایاتی که با واژه «حریم» و «حرم» وارد شده است. در روایت صحیح علی بن مهزیار، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «از اسرار علم الهی، یکی آن است که نماز در چهار مکان، تمام خوانده می‌شود: حرم خدا، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله، حرم امیر مؤمنان علیه السلام و حرم حسین بن علی علیه السلام».^{۴۹}

از این تعبیر که مسجد کوفه را حرم امیر مؤمنان دانسته، در حالی که میان قبر آن حضرت



و مسجد، یک فرسنگ یا بیشتر فاصله است، روشن می‌شود که حرم و حریم به همان قبه و بارگاه و صحن و شهر و باغ‌های اطراف آن محدود نمی‌شود و از زبان و تعبیرات عرف و لغت نیز همین برداشت می‌شود.

شکی نیست که حریم، از جهت وسعت و محدوده، به اختلاف موارد، گوناگون است. در مجمع گوید:

حریم چاه، پنجاه ذراع، حریم خانه، حقوق آن و حریم قبر حسین علیه السلام پنج فرسنگ از چهار طرف است. در روایتی، یک فرسنگ در یک فرسنگ از چهار سو، و در روایتی دیگر، بیست و پنج ذراع از طرف پاها و بیست و پنج ذراع از طرف سر آمده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «حرم حسین علیه السلام که آن را خریداری نمود، چهار میل در چهار میل است. این محدوده، برای فرزندان و دوستان او حلال، و برای مخالفان و دشمنان او حرام است و در آن خیر و برکت است».

دقت و تأمل در روایات اقتضا می‌کند که بگوییم لفظ و تعبیر «حرم حسین» از موضوعاتی نیست که در آن، به لغت و عرف مراجعه شود؛ بلکه در استنباط معنای آن، باید نظر شارع را مدنظر قرار داد، و تو دانستی که روایات این باب، مختلف است. چیزی که کار را آسان می‌کند، این است که می‌توان آنها را جمع و با هم سازگار کرد؛ بلکه طبق تصریح بعضی، ظهور آنها در مراتب فضل است و با هم منافاتی ندارند؛ چنان که در روایات مربوط به اخذ تربت گذشت.

با آنچه گفتیم، جمع میان روایات و عناوین و تعابیر معلوم گردید و این که در بر گرفتن تربت و مترتب نمودن احکام خاک قبر و جواز تمام و قصر خواندن نماز برای مسافر، حد و مرز، همان پنج فرسنگ از هر طرف است و روایات مستفیضه نیز این معنا را تأیید می‌کند؛ بدین معنا که هر چه به قبر نزدیک تر باشد، از فضیلت و امتیاز بیشتری برخوردار است، و شکی نیست که خاک روی قبر، از غیر آن افضل و تحبیر و تمام خواندن نماز، پیرامون قبر، فضیلتش از جاهای دیگر بیشتر است؛ با این تفاوت که در مورد اول یعنی خاک قبر و تربت، حد و مرز، بیست ذراع در بیست ذراع، آن گاه بیست و پنج ذراع در بیست و پنج ذراع، آن گاه هفتاد ذراع، آن گاه یک میل در یک میل از چهار جهت، آن گاه یک فرسنگ در یک

فرسنگ، آن گاه چهار میل در چهار میل، آن گاه چهار فرسنگ در چهار فرسنگ، آن گاه پنج فرسنگ در پنج فرسنگ است. این تفصیل، به شیخ طوسی، در کتاب‌های «مبسوط» و «المصباح» نسبت داده شده است.

اگر این تفصیل را نمی‌پسندی، پس مقدار مسلم، یعنی تمام شهر را که اکثر علما بر آن اتفاق دارند، بپذیر. این سخن در المستند، به شهرت قوی نسبت داده شده است. این را نراقی اختیار کرده و به ابن حمزه و محقق و یحیی بن سعید و سید و اسکافی و دیگران نسبت داده است. محقق در «شفاء الصدور» پس از نسبت دادن قول به ایشان، آن را پذیرفته است.

حال اگر برای بیرون ماندن از شبهه اختلاف، جز راه احتیاط را پیش‌رو نداری، مقدار یقینی، شامل همه صحن شریف و اتاق‌های بیرون از صحن شریف تا نزدیک باب العباس است. علت، تصریح شیخ مفید در «الارشاد» است که حرم عباس بیرون از محدوده حائر قرار دارد.^{۵۰} پس این محدوده، از چهار سو، داخل در حد احتیاطی است.

همین مقدار بررسی در این باب، کافی خواهد بود. شاید در آینده رساله‌ای مستقل در این باره به رشته تحریر در آوریم. البته اگر توفیق همراه گردد و خدای تعالی، خود توفیق دهنده است.

۳. این سخن امام حسین علیه السلام که فرمود: «هی أرض کرب و بلاء» در مجمع آمده: «کُرب»، غم و غصه‌ای است که شخصی را در بر می‌گیرد. «کُرب» بر وزن ضَرْب نیز به همین معناست و جمع آن کُرب است؛ مثل غُرْف و غُرْف. مثل این سخن در قاموس و دیگر کتب لغت آمده است.

«بلاء» بر وزن سَمَاء، در قاموس به معنای غم و اندوه وارد شده است. پس کرب و غم و بلاء، همه یک معنا دارند؛ چنان که ظاهر سخن اهل لغت نشان می‌دهد و تصریح سخن بعضی نیز هست. البته بین آنها به اعتبار، فرق است. بنابراین «و بلاء» در فرمایش امام علیه السلام، عطف هم‌معنا بر هم‌معنا، یا عطف تفسیری است. این معنا اگرچه دور از ذهن مردم است، اما در روایت طولانی و معروف قدامه که حکایت امّ ایمن را نقل کرده، بدان تصریح شده است؛ آن‌جا که گوید: جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «و این فرزند تو - و به حسین علیه السلام اشاره کرد - در میان جمعی از فرزندان و اهل بیت تو، در ساحل فرات، در زمینی که به آن کربلا



می‌گویند، کشته می‌شود. از این رو، در هنگامه‌ای که اندوه و حسرت آن زائل نمی‌شود، اندوه و بلا بر دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو فراوان و سنگین خواهد شد. آنجا، پاک‌ترین قطعه زمین است».

پس سخن امام علیه السلام که فرمود: «هی أرض کرب و بلاء» بدین معناست که کربلا سرزمینی است که به سبب حوادث واقع در آن و مصیبت‌هایی که بر حسین علیه السلام و خاندانش وارد آمده، اندوه و حسرت و غصه و بلا ی سنگین و فراوان در روز قیامت نصیب دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمنان فرزندان او خواهد شد. این معنا اگرچه از ظاهر عبارت و الفاظ خارج است، اما حقیقت و باطن آن جز این نیست؛ زیرا سخن ائمه علیهم السلام همچون قرآن، ظاهری دارد و باطنی.

این احتمال نیز وجود دارد که «بلاء» به معنای آزمون و امتحان و سنجش ایمان باشد؛ چنان‌که در بیشتر موارد از کاربرد این واژه، همین معنا مراد است. در کتاب قاموس و مجمع و دیگر لغت‌نامه‌ها، به این معنا تصریح کرده‌اند و مؤید این سخن، بلکه دال بر آن، سخن امام حسین علیه السلام در گفت‌وگو با جن‌های مسلمانی است که به یاری ایشان آمده‌اند: «اگر من در جای خود می‌نشستم، این مردم بیچاره و تیره‌بخت، به چه آزموده و محشور می‌شدند؟».

بنابراین، معنا کلام امام علیه السلام چنین می‌شود: این، سرزمین غم و اندوه برای ما و شیعیان ماست و مایه آزمون برای کسانی که با من همراهند؛ و نیز برای پیروان من و امت جدم و همه بشر تا روز قیامت.

ای‌ن سخن امام حسین علیه السلام که فرمود: «هی أرض کرب و بلاء» در مجمع آمده: «کربه»، غم و غصه‌ای است که شخصی را در برمی‌گی‌رد. «کرب» بروزن ضرب نی‌ز به همی‌ن معناست و جمع آن کرب است؛ مثل غُرف و غُرف. مثل ای‌ن سخن در قاموس و دی‌گر کتب لغت آمده است.

اما آنچه در ذهن عامه مردم است که بلاء را همان چیزی می‌دانند که به آن مبتلا می‌شوند، مثل بی‌ماری و از دست دادن دوستان و زخمی‌امضرات دنی‌ای و مانند آن، با توجه به ای‌ن معنا، سخن امام علیه السلام یعنی کربلا سرزمین غم و اندوه است، نه زمینی شادی و سرور، و هر کس برای زیارت به ای‌ن مکان وارد شود، بلا و مصیبت و آسیب خواهد دید. ای‌ن معنا اگرچه به جای خود، صحیح است.

این، معنایی است لطیف و بی‌عیب که ذوق سلیم آن را می‌پذیرد و بیان و توضیحش به ذوق و قریحه‌ای لطیف و نازک‌اندیش نیاز دارد؛ بیانی که از وضع و ساختار این رساله بیرون است. اما آنچه در ذهن عامه مردم است که بلاء را همان چیزی می‌دانند که به آن مبتلا می‌شوند، مثل بیماری و از دست دادن دوستان و زخم یا مضرات دنیایی و مانند آن، با توجه به این معنا، سخن امام علیه السلام یعنی کربلا سرزمین غم و اندوه است، نه زمین شادی و سرور، و هر کس برای زیارت به این مکان وارد شود، بلا و مصیبت و آسیب خواهد دید. این معنا از طرز و مسیر عبارت به دور است و با آن همخوانی ندارد.

مؤید سخن ما، گفته دینوری در «اخبار الطوال» است که می‌گوید:

پس حر بن یزید با حسین علیه السلام همراه شد تا به کربلا رسیدند. حرّ و اصحابش حسین علیه السلام را از حرکت بازداشتند و متوقف کردند. حرّ گفت: «همین جا فرود آی، که فرات نیز نزدیک توست.» حسین علیه السلام فرمود: «نام این مکان چیست؟» گفتند: کربلا. فرمود: «دارای غم و اندوه. پدرم هنگام رفتن به صفین، در حالی که من نیز با او بودم، از این مکان عبور می‌کرد. پس ایستاد و از نام آن پرسید. نامش را به آن حضرت گفتند. فرمود: «این جا فرودگاه کاروان ایشان است. این جا خون‌هاشان بر زمین می‌ریزد.» در این باره از وی پرسید؛ فرمود: «بار و توشه‌ای متعلق به خاندان محمد، در این جا فرود می‌آید.»^{۵۱}

روایات متعددی، به همین مضمون، از امیر مؤمنان علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام نقل شده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این سخن دینوری در اخبار الطوال ص ۲۵۳ عجیب است که می‌گوید: «حسین علیه السلام در روز چهارشنبه، اول محرم سال ۶۱، وارد کربلا شد». شاید اشتباهی رخ داده یا نسخه‌برداران، سهو کرده باشند.
۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۷.
۳. ابن نما حلّی، مثير الاحزان، ص ۴۸.
۴. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۸.
۵. ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۲.
۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۸.
۷. این عبارت، باقی مانده روایت ابومخنف در تاریخ طبری است.
۸. مقتل ابومخنف، ص ۷۴، با اختلاف در بعضی الفاظ.
۹. محمد تقی سپهر (لسان الملک)، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۷.
۱۰. تذکرة الخواص، ص ۲۵۰.
۱۱. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۳۵.
۱۲. مثير الاحزان، ص ۴۹.
۱۳. اللهوف، ص ۳۵.
۱۴. این مطلب را در آن کتاب نیافتیم.
۱۵. سفرائینی، نوالحسین فی مشهد الحسین علیه السلام، ص ۳۲.
۱۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۹.
۱۷. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱.
۱۸. اللهوف، ص ۳۴.
۱۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.
۲۰. در جاهای متعددی از تاریخ طبری، چنین آمده است.
۲۱. سید محسن امین، لواعج الاشجان، ص ۹۹.
۲۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۳۹.
۲۳. همان، ج ۴، ص ۳۵.
۲۴. عبدالمؤمن بغدادی، مرصد الاطلاع، ج ۲، ص ۹۸.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۹۴۹.
۲۶. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۵.
۲۷. همان، ج ۴، ص ۴۹۰.



۲۸. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.
۲۹. همان، ج ۴، ص ۴۹۳.
۳۰. اعفر: ریگ سرخ. کثیب اعفر: ریگ‌های دورنگ؛ سرخ و سفید. ظاهرا این تعبیر برای کربلا، وصف است، نه نام.
۳۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۲۶۹.
۳۲. همان، ص ۷۲.
۳۳. همان.
۳۴. ضفّه: کناره رود و ساحل دریا را گویند.
۳۵. کامل الزیارات، ص ۲۷۲.
۳۶. همان.
۳۷. همان.
۳۸. همان.
۳۹. همان.
۴۰. همان.
۴۱. هر باع به اندازه دو دست از هم گشوده است.
۴۲. شهید اول، الذکری، ص ۲۵۶.
۴۳. ابن ادریس حلّی، السرائر، ج ۱، ص ۳۴۲.
۴۴. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۹.
۴۵. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۴۹.
۴۶. مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۷۳.
۴۷. ر.ک: کامل الزیارات، ص ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۲ و ۲۱۹.
۴۸. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۴۶.
۴۹. همان، ج ۵، ص ۵۴۳.
۵۰. بنگرید: شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۳۳.
۵۱. ابن قتیبه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۲.